

حدود سال ۱۸۴۵ فردی به نام سیدعلی محمد، که شغل بازرگانی داشت، ادعا کرد که رابط و دروازه ارتباط با حضرت مهدی (عج) است. مهدویت در اسلام تاریخچه دیرینه‌ای دارد. به ویژه در میان غلات شیعه، همواره به عنوان محملی علیه جور و ستم حاکمان به کار گرفته شده است. در دوره‌ی قاجار فشار بر مردم به حدی بود، که قصه‌های مصائب دوران نادر را از یاد بردند. از آنجا که سیدعلی محمد شعارهای فریبنده‌ای مبنی بر برادری و برابری انسانها و مبارزه با استعمارگران و عمال حکومت طرح می‌کرد، گرسنگان، پابرهنگان و درماندگان پیرامون وی گرد آمدند. اما به فرمان حاج میرزا آقاسی وزیر محمدشاه زندانی شد. پس از مرگ محمدشاه، در زمان پسرش ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر، به دلیل اوج‌گیری مبارزه مردم، سیدعلی محمد را در تبریز اعدام کردند. امیرکبیر که خود از مردم فرودست جامعه بود، بهتر از هر کسی درد مردم را می‌دانست. و پیش از همه کس آگاه بود، که مشکل واقعی مردم خالی بودن شکمشان است. حق آن بود که سریعاً با بهبود بخشیدن وضع مردم، کاستن از مالیاتها و تأمین آسایش نسبی جهت ایشان، برای همیشه نام سیدعلی محمد را از تاریخ محو نماید. امیر به جای برخورد قهرآمیز آنهم در آغاز کار، باید درصدد یافتن علل و انگیزه‌های قیام مردم برمی‌آمد.

مؤلف ناسخ التواریخ می‌نویسد: «چون قرۃ‌العین این سخن به پای برد، جماعتی که بی‌دین و بدکیش بودند [دقت!] و مال و ثروتی و عیالی و عدتی نداشتند، از این سخنان شاد شده، یکباره سر به بی‌دینی برآوردند

و حمل شرایع را از گردن فرو نهادند.^۱ طبعاً پس از قضیه سیدعلی محمد، مُد شد، که هرکس علیه حکومت و زمین‌داران و حکام و ... سخنی بگوید، فوراً مارک بایی‌گری را بر او بچسبانند.

حدود سال ۱۸۵۰ شورش وسیعی در مازندران درگرفت. شورشیان قلعه شیخ طبرسی را محکم کرده، آنرا پناهگاه خود قرار دادند. به فرمان امیرکبیر چندبار سپاه فرستاده شد که هر بار شکست خورده بازگشتند، تا دست‌آخر بر اثر محاصره طولانی، اهالی قلعه امان گرفته، خارج شدند. اما حکومتیان به بهانه بایی‌بودن، شکم همه را پاره کرده، امعاء واحشایشان را بیرون ریختند.

حدود سال ۱۸۵۱ شورش عظیمی در زنجان، و مقارن همان احوال در نیریز و برخی نقاط دیگر بوجود آمد. که رهبری اغلب آنها با روحانیان سرشناس و مورد اعتماد مردم بود. مؤلف تاسخ‌التواریخ، عدد شورشیان زنجان را پانزده هزار نفر ذکر می‌کند. اما نمی‌گوید در آن روزگار و نبودن امکانات ارتباطی و قلع و قمع سران باییه، و تعصبات دینی مردم، چگونه یکباره همه مردم زنجان و دیگر نقاط ایران بایی شده بودند؟ اصطلاحی که در آن دوره مترادف با کافر بودا تردیدی نیست، که بار دیگر داستان گنومات و مزدکی و حلاج تکرار شده بود، و حکومت‌چیان می‌خواستند بهانه برای سرکوب داشته باشند و روحانیت هم طبعاً به قلع و قمع باییه فتوا داده بود. اما نگفته بود هر بدبخت و بیچاره‌ای را که برای احقاق حقوق حقه‌اش بپا خاسته، پوست بکنند و شمع آجین کنند. تازه اگر ثابت می‌شد طرف بایی است، قصاص اسلامی

۱. والین جنبش قرون وسطایی در دوران قشودال.

پوست‌کندن و شمع‌اجین کردن و مثله نمودن ندارد. مردم زنجان قهرمانی‌ها کردند. و ابتکاراتی در مبارزه نشان دادند، که تاریخ ما بدان مفتخر است. در نیریز اوضاع کم از زنجان نبود. حقایق‌الخبار، رهبر روحانی شورش، یحیی دارابی را بابی می‌خواند. مقاومت دلیرانه مردم تبریز و زنجان و شهرهای دیگر با درایت و کاردانی امیرکبیر، یعنی چوب و چماق در برابر توپ و تفنگ، سرکوب شد.

از آنجا که منابعی جز نوشته‌های مورخان درباری در دست نیست، و هرگونه اطلاعات مردمی به شدت سانسور و ناپود شدند. امروز ما نمی‌دانیم بایه در این شورش‌ها تا چه حد مؤثر بوده‌اند و نقش داشته‌اند؟ زیرا بلافاصله بیگانگان و استعمارگران روس و انگلیس که به شدت از قیام مردم هراسان شده بودند، اقدام به دین‌سازی کرده، بهائیت را بوجود آوردند، مهمترین رسالت بهائیت، لوٹ کردن حرکت اصیل مردم ایران بود، و پایمال نمودن قیام ایشان.

این به اصطلاح دین جدید، تمام اطلاعات و آگاهی‌های مربوط به قیام را ناپود کرده. مقولات خرافی و جعلی و بی‌اساس را سرهم کرده، و اتفاقاً از طرف حکومت‌های وقت و مخصوصاً بیگانگان، مورد حمایت قرار گرفت.

به هر حال بر محققین و مورخان است، که واقعیات و حقایق را از انبوه شایعات و اتهامات و افتراءات بیرون آورند، و دامان این قیام مردمی را که به حق بنیان و اساس انقلاب مشروطیت است، از اتهامات بابی‌گری و بهایی‌گری پاک کنند. زیرا که از نظر گستردگی و شرکت فعال مردم، از قیام مشروطه به مراتب اصیل‌تر و عظیم‌تر است. حتی این فرض وجود

دارد، که انگلیسی‌ها از ترس جنبش دیگری با آن ابعاد، از مشروطه حمایت کرده باشند.

اصلاحات امیر براساس فرمول قدیمی انجام شدند که پس از سرکوب سراسری، طبعاً یک سری اصلاحات به دنبال می‌آید، و در این دفتر نمونه‌های چندی را نشان داده‌ایم. ای‌کاش محققان گرامی ضمن پرداختن به اصلاحات امیر، به اقداماتی نیز می‌پرداختند، که امیر می‌توانست انجام بدهد، و نداد. همان گونه که در «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» نیز مورد تأکید قرار گرفته است، و درست هم هست، شباهت کلی ماهوی بین امیرکبیر و دکتر مصدق می‌باشد. البته وقتی از شباهت این دو سخن می‌گوییم، باید در نظر داشته باشیم، که شرایط تاریخی و اجتماعی این دو مرد بزرگ، با هم تفاوت‌های بسیار داشتند. از نظر شخصیت و کاراکتر فردی نیز بسیار متفاوت بودند. اما به طور نسبی، هر کدام در جایگاه خود، می‌توانند یادآور دیگری باشند.

به تکرار گفته‌ایم که در این دفتر اهتمام به رعایت انصاف است، حتی درباره دشمنان، تا چه رسد به دوستان! پس غرض بازنگری اقدامات امیر است، ضمن پرهیز از اغراق و غلو و یکسویه‌نگری، و مباد آن که قصد تخطئه او را در سر داشته باشیم! افسوس که افراط و تفریط به شکلی غریب جزء خصلتهای ما شرقیان درآمده است. و کمتر در داوری‌ها و اظهارنظرهایمان راه اعتدال می‌پیماییم. و امیر و مصدق از کسانی‌اند، که درباره ایشان بسیار غلو شده است، و ستاینده‌گانشان به شدت راه اغراق پیموده‌اند و «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» از نمونه‌های بارز این شیوه نگرش است.

بدشانشی قیام مردم، همزمانی آن با قضایای سیدعلی محمد بود، اما مگر امیر از شرایط زندگی توده‌ها بی‌خبر بود؟ او خودش نیز از همین توده‌ها بود. هرگاه پس از قلع و قمع بایبه، خودش در رأس جنبش مردم قرار می‌گرفت، و با بخشی از نیروهای مردمی قشون که خود از فرودستان بودند، نیرویی گردآورده، ناصرالدین عیاش هرزه و بی‌کفایت را خلع می‌کرد. و خودش به عنوان نخستین رئیس جمهور مردمی در رأس حکومت قرار می‌گرفت، و پتر کبیر ایران می‌شد، چه می‌شد؟ آیا این خیال‌پردازی خنده‌آوری است؟

امیر با شناخت دقیق و عمیقی که از ناصرالدین میرزای ولیعهد داشت، قبول صدارت و وزارت او، با چه انگیزه‌ای صورت گرفت؟ آیا امیر با آن فهم ژرفش از شرایط ایران و جهان، عقلش نمی‌رسید، که تا شجره خبیثه قاجار برپای است. هیچ اصلاحی عملی نخواهد بود؟ و مهمتر از همه آیا امیر از سرنوشت برمکیان و نوبختیان و... عبرت نگرفته بود؟ واقعیات نشان می‌دهند که امیر با آگاهی و اشراف کامل شغل وزارت را پذیرفت. اما او نیز چون خلف خود مصدق، و همانند سلفش قائم مقام، به نظام سلطنتی وفادار بود. و هر کار که کرد، و هر اصلاح که انجام داد. صرفاً در جهت استحکام مبانی سلطنت قاجار بود. و حالا اگر ناصرالدین بیلمز چون همه اسلاف خود، فاقد درک و شعور لازم بود، مطلب دیگری است. یکبار دیگر با این دیدگاه، اصلاحات امیر را ارزیابی کنیم.

امیر به حق در فترت هشتصدساله پس از آل بویه، از شخصیت‌های ممتاز سیاست ایران است. اما افسوس که در اینجا هم با کم‌لطفی

مواجهیم: «امیرکبیر صدارت چند روستا و قبیله و ایل را عهده‌دار شد، که دارای مردمی با فرهنگ انسان‌های غارنشین بودند.»^۱ پاسخ این مقولات مکرراً داده شد. و معلوم نیست چگونه از دل این فرهنگ غارنشینی ایشان، امیرکبیر سربرآورد؟ [حتماً از مریخ نزول اجلاس فرموده بودند!]

تأسیس مدرسه دارالفنون، قانون‌گرایی «درعین این که سلطنت را حق شاه می‌دانست... [کدام حق؟] در صدد این بود، که استبداد او را ضابطه‌مند کند.»^۲ ای کاش در مورد ضابطه‌مند کردن استبداد نیز توضیحاتی ارائه می‌کردند. این جمله درست بدان می‌ماند، که کسی را مأمور مراقبت از یک آدم‌کش بکنیم؛ و از او بخواهیم آدم‌کشی طرف را ضابطه‌مند کند. درباره ممنوعیت شکنجه هم که نمونه‌اش را در شکم پاره کردن و شمع آجین کردن دیدیم.

تأسیس روزنامه، امورمالیه، و جبران کسر بودجه، اصلاح دستگاه فاسد اداری، سروسامان دادن به ارتش، درافتادن با روحانیون درباری، نظم سیاست خارجی، انتظام امر تجارت داخلی، صناعت، تشکیل نمایشگاه، و باز هم: «ایرانیان با حرکت‌های سازنده قائم‌مقام، میرزاتقی‌خان و دکتر مصدق سرناسازگاری نداشتند... لیکن حیات جمعی ایرانی از دفاع از ایشان و خلق امثالشان عاجز بوده.»^۳ این هم از آن حرف‌هاست! متأسفانه چون اظهارات ایشان بعضاً تکراری است، پاسخ‌ها طبعاً تکراری خواهند بود. اگر حیات جمعی ایران قادر به خلق

۱- جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، آقای علی رضاقلی، ص ۱۰۹.

۲- همان - ص ۱۱۷ - تأیید سخن ما مبنی بر وفاداری امیر به نظام سلطنت!

۳- همان - ص ۱۵۲.

یک امیرکبیر، یا یک مصدق بوده، توانایی خلق دو تا و سه تا و ده تا را هم داشته است. اما شرایط و امکانات برای همه تقی کوچولوها و محمد کوچولوها به طور یک‌سان فراهم نبوده است. اگر پدر امیرکبیر آشپز قائم مقام نمی‌شد. تقی‌خان نهایتاً یک آشپز درجه یک می‌شد.

و اما دفاع از امیرکبیر، یعنی او را در قتل عام هموطنان یاری کردن! چنین انتظاری از مردم ایران می‌توان داشت؟ درباره اصطلاحات امیر هم گفتیم، اگر اختلافات مزبور به سود مردم بود، حتماً از آن‌ها دفاع می‌کردند. و یا باز هم: «مردم ایران، همان طور که گفتیم، امیر را بر سر کار نیاورده بودند، و به همین جهت از او حمایت نمی‌کردند.»^۱ خود مطلب، نفی‌اش را در درون دارد. بلی! کاملاً درست است! مردم، امیرکبیر را بر سر کار نیاورده بودند. و در صدارت او نقشی نداشتند. در این صورت، حرف جناب آقای امیرکبیر چیست؛ و چه طلبی از مردم دارند؟ وقتی مردم خودشان کسی را سر کار بیاورند، تا پای جان هم از او دفاع می‌کنند. اما وقتی طرف منتخب و منتسب اعلیحضرت بیلمزی مانند ناصر سبیل است، مردم کف دستشان را که بو نکرده‌اند! و اما اصطلاحات: بدون تردید یک جامعه‌شناس، بهتر از هرکسی می‌داند، و دانش جامعه‌شناسی نیز بر آن تأکید دارد، که تا وقتی مبانی ساختاری یک نظام اجتماعی پابرجاست، هرگونه رفورمی صرفاً در چارچوب همان نظام امکان‌پذیر است. مثلاً در نظامهای استبدادی، ارتش و قشون، بازوی سرکوب طبقه مسلط اقتصادی است. در چنین شرایطی هر تغییری در سازمان

۱- جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، آقای علی‌رضاقلی، ص ۱۵۹، نخستین آشنایی ایران با امیر از طریق سرکوب قیامهای حق طلبانه ایشان شروع شد!

تکنولوژی، و مدرنیزه شدن آن، در ماهیت سرکوبگرانه ارتش تغییری ایجاد نمی‌کند. در دوره رضاخان سال‌ها در یوق و کرنا و حتی در کتاب‌های درسی، اصلاحات ارتش را یکی از اقدامات مشعشع وی قلمداد می‌کردند. و به روی خود نمی‌آوردند. که در شرایط برخورداری قدرتهای بزرگ از سلاح‌های هولناک اتمی، تعدادی مسلسلچی کاره‌ای نبودند، و جز برای سرکوب مردم سودی نداشتند، نهایتاً در زمان پسر همان عالیجناب، ارتش شاهنشاهی را برای سرکوب مردم به کار گرفتند؛ و اعلیحضرت همایونی به دریافت عنوان ژاندارم منطقه مفتخر شدند!! در آغاز کار امیر نیز استفاده‌های ارتش را دیدیم، و این همان قشون ظفرنمونی بود که نتوانست از تمامیت ارضی مملکت دفاع کند. و نیمی از خاک وطن را تقدیم جهانخواران ساخت.

در مورد دارالفنون، همانگونه که می‌دانیم عملاً در اختیار اشراف و خانها و فرزندان ایشان بود و حتی رسماً اعلام شد، که فرزندان عامه مردم حق ورود بدان را ندارند.^۱ نورچشمی‌ها باید درس می‌خواندند، که به دزدان با چراغ مبدل شوند، و می‌دانیم همین نورچشمی‌ها بودند، که به دلال‌های فروش وطن و عرض و آبروی ملت تبدیل شدند. به استثنای معدودی که آنهم کارهایشان جای اما دارد؛ و به موقع خود بدان خواهیم پرداخت. بسیاری از اقدامات امیر تنها با بودن خودش کاربرد داشتند؛ و بلافاصله پس از عزل او آنها به جویهای پیشین بازگشتند. مانند منع شکنجه و رشوه‌خواری و صرفه‌جویی و... برخی هم به ضد اصلاح مبدل شدند، مثل مورد ارتش و دارالفنون و... چرا که امیر به جای پرداختن به

۱- از گات‌ها تا مشروطیت، آقای محمدرضا فشامی، ص ۲۵۲.

مبانی و قطع ریشه‌های فساد، به آرایش و پیرایش آن پرداخت. و دهها
وصدها صفحه که تاکنون درباره امیر نوشته‌اند، به این حقیقت اساسی
اشاره نکرده‌اند، که از آن همه چه چیزی عاید ملت شد؟
و شگفتا و شگفتا و شگفتا! که فرزند خلف امیر نیز از سرنوشت پدر
عبرت نگرفت. و دوباره و صدبار همان ماجرای همیشگی تکرار شد.
در زمان مصدق همه امکانات برای خلع شاه وجود داشت. وقتی شاه از
ایران فرار کرد. مصدق به جای استمداد از مردم و فراخواندن ایشان به
صحنه، مشغول چانه زدن با انگلیس و امریکا شد. واقعیت این بود که هم
امیر و هم مصدق از مردم هراس داشتند.

نخبه اصلاح

هیچگاه در طول تاریخ، به مردم ما فرصت داده نشد، هیچگاه! هیچگاه یک تن از هزاران شاه و امیر و وزیر که بر این کشور فرمان راندند، نیندیشیدند، نخواستند بیندیشند، و به صلاح خویش ندیدند بیندیشند، که این مردم، خودشان نیز قادر به اداره خویش اند. و بدون نیاز به نخبگان اصلاح حتی، می توانند روی پای خود بایستند. نه این که مردم بی نیاز از فکر و تعقل باشند، نه! اما مردم خود اندیشمندان و رهبران فکری خودشان را داشتند. از روزی که ملت ایران دیدگان خود را به روی تاریخ گشود، یکی را بالای سر خود دید، که یا صاحب فره امورایی بود، یا جانشین خدایا یا سایه پروردگار، یا مرشد کامل و موهبتی الهی! او بود که برای ایشان فکر می کرد، تصمیم می گرفت، تصمیماتش قانون می شدند. و بسا که خود نفس قانون می شد و اراده اش، اراده ای فوق بشری! و چون به بیرون ازین جهان متصل بود (درحقیقت خود را به قدرت های بیرونی متصل کرده بود) و مردم بدان قدرتها دسترسی نداشتند، نمی دانستند به چه کسی باید بگویند، که جانشین خدا و صاحب فره و سایه خدا و مرشد و موهبت الهی نمی خواهند. اما کار که به همین جا ختم نمی شد، در آن

سوی قصر صاحب فره و جانشین خدا آتشکده و معبد و... قرار داشت. که پیوستگی کاخ‌نشین را با آسمان گواهی می‌کردند؛ این سوی قصر نیز پادگان بود و زندان و شکنجه‌گاه... تا هر متمرّد و گردنکشی را به عنوان بدکیش و زندیق و ملحد و کافر و بابی و مرتد... پوست برکنند، مثله نمایند، شمع آجین کنند. و جان و مال و ناموس وی مباح گردانند، تا عبرت دیگران شود، و شاید یکی از دلایل اساسی این واقعیت که همه یا اکثر جنبش‌های مردمی، شکل دینی و اعتقادی داشتند، همین بود که قدرت‌های ستمکار، برای توجیه اعمال قدرت خویش، از محمل‌های دینی و اعتقادی سود می‌جستند. از اردشیر که دین و دولت را بهم آمیخت، تا غزنویان و سلجوقیان و آخرینشان صفویه، تنها در سایه چنین توجیهی مخالفان خود را از سر راه برداشتند. و مردم را ملزم به اطاعت بی‌چون و چرا از خویش نمودند. و اگر عمر قرون وسطا در اروپا به پنج قرن نرسید، ما بخش عظیم تاریخ خود را در قرون وسطی سپری کردیم. بدون آن که خود بخواهیم. آن کس که ملت ما را به سستی و تن‌پروری و خمودگی و... متهم می‌کند، به یاد آورد که در همان اندک زمانی که کم‌وبیش مردم ما در سایه مبارزه و جانفشانی، استقلالی نسبی به دست آوردند، ابن‌سینا و رازی و بیرونی و خوارزمی و فارابی و فردوسی و... پرورش دادند. و این مطلبی است، که اگر روزی هزار بار هم تکرارش کنیم، کم است. ایرانی هرگاه از آزادی و حکومت مردمی و ملی برخوردار بوده است، بزرگترین نوابغ را در همه رشته‌ها به بشریت تحویل داده است. محققان گرامی! تو را به خدا بیش از هر چیز به شرایطی که موجب ظهور بزرگانی چون ابن‌سینا و فارابی و بیرونی و رازی و... شد

پیردازید. به هر حال افسوس که بس کوتاه بود، و عمر آن دولت مستعجل خیلی زود به سر آمد، و ما ماندیم و قرن‌ها، و همگان با یاد همان دوران زودگذر دل‌خوش! شاید خداوند می‌خواست این ملت به روز داوری سخنی برای گفتن داشته باشد.

هراز چندگاهی قصابی‌مان کردند، چه بسا که بیشماری از قصابی شدگان، می‌توانستند ابن‌سینا یا فارابی و فردوسی‌یی شوند، و با این همه مرثیه می‌سرایند، از زبان امیرکبیر که: «شما خودتان می‌دانید که از اهل ایران چنین آدم قابل‌نداریم و اسلاف ما هم برای این طور خدمات کسی را تربیت نکرده‌اند.»^۱ وقتی میرزا تقی‌فرزند مشهدی قربان‌آشپز از اسلاف خود سخن می‌گوید، مقصودش چه کسانی‌اند؟ آیا مرادش آشپزهای گذشته‌اند؟ نه! راوی این جمله نیز خود به خوبی وقوف دارند، که منظور امیر از اسلاف خود، دولت‌های گذشته‌اند، و آنها مسؤول تربیت چنان آدم‌هایی بوده‌اند. غرض از این سخن آن است، که اگر جملات و عباراتی را که توسط خود همین نخبگان اصلاح‌عنوان شده‌اند، با تعمق مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، به نکات بسیار ظریفی از شخصیت، روحیات، و اندیشه و تفکر آنها پی می‌بریم. کما این که از عبارت مزبور متوجه می‌شویم، که امیر بر مسند وزارت، دیگر خود را فرزند کربلایی قربان‌آشپز نمی‌دانست، بلکه وارث وزیران و امیران و سیاستمدارانی می‌انگاشت، که قرن‌ها بر این ملک حکم رانده بودند.

باری درباره برخی اقدامات امیر به اشاره سخن گفتیم. در اینجا به اختصار و فهرست‌گونه خطاهای او را بررسی می‌کنیم. چه، درباره

اقدامات وی و از دیدگاه مثبت، بسیار گفته و نوشته‌اند. اما کمتر کسانی امیر را با دیدی انتقادی نگریسته‌اند، و باز هم تکرار که غرض ما نفی و تخطئه امیر نیست، یافتن حقیقت و بخصوص رفع اتهام از مردم است. بزرگترین نقطه ضعف امیر دست پرورده اوست. شاهان و اشراف حاکم بر ایران اکثراً در عیاشی و هوسرانی، نخبگان عصر خویش بوده‌اند. اما پرورده امیر در میان ایشان صاحب مکتب، و نخبه نخبگان بود. کودکی را که برای تربیت به امیر سپردند، آن نبود که افسانه سرسره بازی‌اش عالمگیر شود! آیا امیر نمی‌توانست بر این کودک لوس و نیز از خود راضی تأثیر بهتری بگذارد؟ تا دستکم بعدها بدان‌گونه آلت دست حرم‌نشینانی چون والده محترمه‌اش!! واقع نشود؟ آیا امیر جو حاکم بر دربار قجر فتحعلی‌شاهی را کم می‌شناخت؟ نمی‌توانست کودکی را که بعدها مالک‌الرقاب مردم این سامان می‌شد، سیاست و مملکت‌داری آموزد؟

در تاریخ کم نداریم، فرمانروایانی را که تحت تأثیر تعلیمات مریبان خود، کارهای بزرگی انجام دادند، و یا دستکم از نظر خصوصیات فردی، انسانهای بارزی شدند. ناصرالدین میرزا از امیر چه آموخته بود؟ گیریم امیر خوی تربیت‌ناپذیر آن جوان را شناخته، و تلاشش برای اصلاح وی حاصلی به بار نیاورده بود. آیا تقلای امیر برای برتخت نشاندن آنچنان جرثومه‌ای، خیانت به ملت ایران محسوب نمی‌شود؟ امیر به کدام یک از خصایل چنان پادشاهی برای تحقق اصلاحاتش امیدوار بود؟

خطای دیگر امیر، قبول سرنوشتی است، که همان جرثومه و اطرافیان پلیدش اعم از انگلیسی و ایرانی و حرم‌نشین و مشاوران او بر امیر

تحمیل کردند. و در حمام فین با خون او صفحه پایانی آن را رقم زدند. سؤال این است: آیا امیر به سرنوشت خویش واقف بود؟ اگر واقف بود، تسلیم او و گردن نهادن بدان، ضعف شخصیت امیر را نمی‌رساند؟ و اگر نمی‌دانست و غافلگیر شد، زها بر آن هوش و درایت! که از سرنوشت استاد و مرشدش قائم‌مقام عبرت نگرفته بود! و این، فصل مشترک تمام نخبگانی است، که خدمت به مسندنشینان جائز را بر منافع و مصالح مردم راجح شمردند، و در این دفتر به تکرار بدیشان اشاره رفت: برمکیان، نوبختیان، حسنک وزیر و...

اگر امیر به قیام مردم پیوسته بود، با نفوذی که در قشون و میان رجال خوشنام و ایران و دوست داشت، چه کارها می‌توانست کرد! قطعاً مانع رسوخ بایبان در جنبش مردم می‌شد، و با یاری مردمان، حکومتی مردمی به وجود می‌آورد. فردی بدان گونه که در «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» معرفی شده است، از انجام چنین طرحی ناتوان بود؟ وقتی در آغاز این دفتر تأکید می‌کنیم، که تحلیل و داوری در مورد شخصیت‌های تاریخی، باید براساس پایگاه طبقاتی ایشان صورت گیرد، از این روست که اکثراً داوران امیر، با مخدوش کردن مرز طبقات، اکثراً از بیراهه سردرآورده‌اند، و مردم را منت‌دار اقداماتی کرده‌اند، که صرفاً درجهت منافع گروهی خاص انجام گرفته است.

این پرسش را در مورد مصدق هم تکرار کرده‌ایم، که چرا به تشکیل حزب اقدام نکرد؟ گیریم بگویند شرایط برای تشکیل حزب در زمان امیر فراهم نبود. پاسخ این است، پس بایی‌ها چگونه به تشکیل فرقه خود موفق شدند؟ ولذا محققاً شرایط فراهم بوده است. امیر با مردم سروکاری

نداشته است. ضمناً به خاطر داشته باشیم، که جلوس ناصرالدین میرزا مصادف بود، با طوفان عظیم انقلاب‌های مغرب‌زمین، مبارزات مردم روسیه، و مهمتر از همه شورش گسترده مردم هند (۱۸۵۹) و اوج مبارزات مردم عثمانی همسایه ایران برای مشروطه‌خواهی. و در چنین شرایطی امیرکبیر می‌کوشید کشتی شکسته دولت قجر را از طوفان حوادث برهاند!! بابتی‌گری صرفنظر از عقاید انحرافی‌اش، به هر حال نوعی حرکت ضدقجر و حتی ضداستعماری بود. که اگر امیر می‌خواست، می‌توانست با طرد عناصر بابتی، جنبش را در مسیر دلخواه خود هدایت کند. وقتی به یاد آوریم که تنها در زنجان پانزده هزار نفر شورشی وجود داشته، درحالی که در جریان مشروطیت اکثر شهرهای ایران نقش انفعالی داشتند، به موقعیت مناسبی که برای بهره‌برداری امیر فراهم بوده است، بی‌می‌بریم. متأسفانه او نیز چون مصدق به حرکت‌های مردمی نه تنها بی‌اعتنا بود، که به دیده دشمنی می‌نگریست.

اصلاحاتی از این دست را که توسط حکومتها و ارگانهای وابسته بدانها صورت می‌گیرد، اصلاحات از بالا می‌خوانند، و در ایران و جوامع دیگر، از دیرباز معمول بوده است. اصلاحات پطرکبیر در روسیه، میرومیتو در ژاپن، بیسمارک در آلمان و ... نخستین بار اصلاحات داریوش در ایران، و بعدها اردشیر، انوشیروان و ... از این گونه اصلاحات بوده‌اند. در دوران اخیر نیز مثلاً رضاخان و پسرش وانمود می‌کردند، که به این گونه اصلاحات پرداخته‌اند. اما اقدامات ایشان حتی در این حد نیز نبود، که در جای خود بدانها اشاره خواهد شد.

اصلاحات از بالا نیز قانونمندی‌ها و ویژگیهای خاص خود را دارند.

مثلاً اغلب پس از یک موج سرکوب نیروهای اجتماعی، و برای خنثی کردن آثار منفی آن و نیز ایجاد تعدیل در شرایطی که فراهم‌کننده‌ی زمینه‌های شورش و قیامها می‌شوند، حکومتها به انجام اصلاحات اقدام می‌کنند.

در جریان درگیری‌های موناشری و الیگارشی، گاه موناشرها برای برخورداری از حمایت توده‌های مردم یا اقشار خاصی از ایشان، به اصلاحات اقدام می‌کنند.

مورد دیگر در مقاطعی است، که جامعه شرایط کهن را بر نمی‌تابد، و خود را برای گذر از یک مرحله به مرحله دیگر آماده می‌سازد. حکومتها برای پیشگیری از حرکات انقلابی و قهرآمیز توده‌ها، بر تاریخ پیش‌دستی کرده و حتی با فدا کردن بخشی از اقشار وابسته به خود، به اصلاحات اقدام می‌کنند.

به طور کلی اصلاحات از بالا، حکم سوپاپ اطمینان را برای رژیم‌های عقب مانده و درحال نابودی دارد. و برای مدتی روند نابودی را به تأخیر می‌اندازد. بسیاری از این اصلاحات، به ویژه نوع دوم آنها بستگی به بقای فرد اصلاح‌گر دارند. یعنی پس از مرگ یا کنار رفتن وی از جایگاه قدرت، سریعاً اوضاع به حال پیشین بازگشته، اثری از اصلاحات باقی نمی‌ماند.

اصلاحات امیرکبیر از یک سو پس از سرکوب شدید مردم در اواخر سلطنت محمدشاه صورت گرفتند، و از سوی دیگر برای نجات نظام منفور قجر، که اگر تا آن زمان برپا مانده بود، به دلیل حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم، استعمارگران روس و انگلیس بود، که در مشروطیت کاملاً علنی و آشکار گردید.

و با این همه امیرکبیر، «امیرکبیر» است!

امیرکبیر، همانند بسیاری از وزیران گذشته مانند حسنک و خالد و یحیی برمکی و ابوسلمه خلیل و دیگران، در تاریخ ایران از شخصیت‌های قابل احترام است، به شرطی که در جایگاه خود دآوری شود. در میان وزیران ایرانی، ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی، از جایگاه ممتاز و خاصی برخوردارند، که هیچ‌کس از همتایان ایشان را بدان جایگاه راه نیست. پس از آن دو، گروهی که نام بردیم قرار دارند، و از نظر عملکرد و خصوصیاتشان و نیز شرایط تاریخی و اجتماعی که در آن می‌زیستند، هریک از زاویه خاصی ستایش برانگیزند. به همین نحو، شاهان حتی در مقایسه با یکدیگر از امتیازاتی برخوردارند، که در تاریخ از بعضی‌هایشان به نیکی یاد شده است. اما مجدداً تأکید می‌کنیم، ارزش‌گذاری در مورد این گونه اشخاص، باید با معیارهای خاص خودشان صورت گیرد. از آنجا که متأسفانه این شیوه ارزش‌گذاری در جامعه ما جا نیفتاده است، بیش از آن که باید بدان می‌پردازیم.

شخصیتی مانند ابراهیم‌ادهم را در نظر بگیریم، که بنا به روایات، کاخ شاهی و تعمات آن را رها کرد، و تا آخر عمر در غار و بیابان و خانقاه به عبادت پرداخت. فرض کنیم ابراهیم‌ادهم کاخ را رها نمی‌کرد، و مثلاً در صفوف انقلابیون قرار می‌گرفت و حتی علیه پدر خود که فرضاً شاه کشور بود، به مبارزه برمی‌خواست. فرض سوم آن است که ابراهیم‌ادهم در کاخ شاهی می‌ماند، ولی با مردم به عدالت رفتار می‌کرد، و مردم از او راضی و خشنود می‌بودند. هریک از سه حالت مزبور ارزش جداگانه‌ای دارند. و دآوری خاص خود را می‌طلبند.

امیرکبیر از طبقات پایینی جامعه بود، که اگر به همان طبقات وفادار می‌ماند، هرگز پایش به دربار قجر گشوده نمی‌شد. اما از همان لحظه که خلعت صدارت به تن کرد، از افراد هم‌طبقه خود جدا شد، و آنگاه که در جهت بقای سلطنت به فعالیت پرداخت، رو در روی مردم خود قرار گرفت، و از این نظر با دیگر وزیران قجر حتی فردی مانند عین‌الدوله، تفاوتی ندارد.

تفاوت امیر از لحظه‌ای آغاز می‌شود که او راهی سوی دیگر وزیران در پیش می‌گیرد.

۱- به جای رشوه گرفتن از بیگانه و دادن امتیاز، اصولاً با سلطه بیگانه به مبارزه برمی‌خیزد.

۲- به جای رشوه گرفتن از مردم و انجام کارهای خلاف قانون، رشوه‌گیری را منع و قانون‌مداری را ترویج می‌کند.

۳- با تبعیض، امتیازات بی‌حد و حصر درباریان، فساد اداری و... مبارزه می‌کند و...

اگر ناصرالدین میرزا انسان باشعوری بود، می‌فهمید که امیر در راستای دوام حکومت او، عزت و استقلال کشور و سربلندی مملکت، ملت و حکومت تلاش می‌کند. اما چون فاقد آینده‌نگری و قدرت پیش‌بینی و دوراندیشی بود، و منافع اندک زودگذر را بر غرور و سرافرازی و افتخار و منافع دیرپای ترجیح می‌داد، قدر امیر را نشناخت و...

متأسفانه به علت خلع امیر و قتل او، ملت نیز از اقدامات و اصلاحات او بهره‌ای نبرد. پس چرا در تاریخ این سان قدر امیر را بالا برده، و حتی با

غلو و اغراق از اقدامات او یاد می‌کنند؟

درست، یکصد و هشتاد درجه برخلاف آنچه در «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» نسبت به مردم داوری شده است. مردم ایران از هوشیاری بالایی برخوردارند، و علاوه بر آن، در قدرشناسی و سپاسگزاری از خدمتگزاران واقعی خود، در میان ملل جهان بی‌همتایند. نمونه‌اش را در برخوردشان با امیر می‌بینیم.

ملت ایران با آن که کوچکترین نفعی از اقدامات امیرکبیر نبرد، با ارجحکاری به خاطره او دو عمل انجام داد:

۱- همان گونه که تکرار شد، ملت ایران قدرشناس است. لزومی ندارد، حتماً منفعتی عایدش شود. همین قدر که صمیمیت و صداقت و میل به خدمت را در مسؤولان تشخیص دهد، به سپاسگزاری و قدردانی اقدام می‌کند، و در این راه از شیوه‌های بدیع و مخصوص به خود استفاده می‌برد افسانه می‌سازد، شعر می‌گوید، و غلو و اغراق در بزرگداشت را به نهایت می‌رساند. اما این هنوز مقدمه است، و ملت ایران این شیوه را برای مبارزه نیز به کار می‌گیرد.

۲- اقدام سمبلیک و مبارزاتی: ملت ایران با بزرگداشت اغراق آمیز امیرکبیر و کسانی مانند او، با اسلاف و اخلاف نالایق ایشان به مبارزه برمی‌خیزد. امیرکبیر، برای مردم ما به صورت سمبل درآمد، و شخصیت واقعی و عملکرد او در مرحله دوم اهمیت است. ایرانی حماسه ساز و اسطوره پرداز است. و از اسطوره و حماسه، سمبل‌هایی برای مبارزه با نامردمی، جور، تعدی، تبعیض و... فراهم می‌آورد. پس به خاطر داشته باشیم، که ملت ایران از دیدگاه سمبلیک به اکثر قهرمانان خود می‌نگرد. و

این نیز مقوله بسیار مهمی در شناخت روح ایرانی و فرهنگ ایرانی است و جای تحقیق و مطالعه بسیار دارد.

اما از همه اینها گذشته، امیرکبیر به عنوان یک فرد ایرانی شخصیتی صمیمی، راستگو و استوار دارد. امیر متعلق به هر گروه، طبقه، نژاد و تفکر که باشد، قابل احترام است. همان بهتر که این چنین شخصیتها به همان صورت حماسی و سمبلیک خود باقی بمانند، و از وجودشان چسماقی برای کوبیدن بر سر مردم نسازیم. که مردم خود بهتر از ما می‌دانند، با این گونه قهرمانانشان چگونه رفتار کنند.

افسانه امیرکبیر این حسن را دارد، که بی‌اراده هر بار با شنیدن نامش ما را وامی‌دارد، تا ناخودآگاه به ناصرالدین میرزا و تمام ناصرالدین میرزاهای پلید و روسیاه هزاران نفرین و لعنت نثار کنیم.

افسانه امیرکبیر، هماره به حاکمان ادوار بعد یادآوری می‌کند، تا با مردم ایران به گونه‌ای رفتار کنند، که نامشان در اسطوره‌های اهورایی ثبت گردد، نه اسطوره‌های سیاه و پلید و اهریمنی!

انقلاب ناکام

جای بسی شگفتی است، نویسنده عزیزی که دهها صفحه از کتابشان را به تعریف و تمجید از سه تن نخست‌وزیر اصلاح طلب ایران، و مدح و ستایش اقدامات و اصلاحات ایشان اختصاص داده‌اند، هنگامی که به مشروطیت می‌رسند، نه تنها از صدها شهید راه آزادی و دهها قهرمان ملی و مذهبی ذکری به میان نمی‌آورند، بلکه با «بلوای نامیدن آن حادثه‌ی بزرگ و افتخار آفرین ملی، به سرعت برق و باد می‌گذرند. برخوردی این چنین بدان می‌ماند که ما تمام قسمت‌های یک تابلوی نقاشی را سیاه کنیم. تا بخشی از آن که مورد علاقه ماست، برجسته‌تر بنظر برسد. درحالی که با این اقدام، یک اثر هنری را نابود کرده‌ایم، و غافل بوده‌ایم، که آن بخش مورد نظر ما در ارتباط با دیگر بخش‌های نقاشی معنی و مفهوم پیدا می‌کند. خود همواره از مشروطه به عنوان یکی از غم‌انگیزترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران یاد کرده‌ایم. و معتقدیم در آن رویداد، غبن و باخت بزرگی نصیب ملت ما شد. اما این دلیل نمی‌شود، که تمامیت این رویداد غرور انگیز را زیر سؤال برده، از آن به «بلوای مشروطه» تعبیر کنیم. این شیوه برخورد موجب می‌شود، تا برخلاف روال این دفتر

که بر خلاصه‌گویی تأکید دارد، به مشروطیت نیز بیش از آن چه لازم است، پردازیم، هرچند که همه این مباحث، نیازمند بررسی‌های جداگانه و مبسوطند.

درباره مشروطیت ایران، دیدگاهها متفاوت و گاه متضادند. در صورتی که این رویداد بزرگ را با هر دیدی بنگریم آن را یکی از حساس‌ترین گره‌گاههای تاریخ ایران، نقطه عطفی مهم و تأثیرگذار، آینه عبرت تاریخ نوین ایران، و جامع بخش بزرگی از پاسخ‌های سؤال‌های بی‌جواب مانده درمی‌یابیم. متأسفانه، از آنجا که پاره‌ای از گروههای اجتماعی یا سیاسی و حتی اقتصادی، در آینه مشروطه تصویر زیبایی از خویش ندیده‌اند، از یادآوری آن می‌هراسند، و از بحث درباره‌ی آن طفره می‌روند. درحالی که اگر کسانی صمیمانه و مشتاقانه در پی کشف راز علل عقب ماندگی ما می‌باشند، می‌توانند بخشی از پاسخ‌های خود را در آن بجویند. در مشروطیت همه گروههای اجتماعی شرکت داشتند. راست و چپ و لیبرال و روشنفکر و روحانی و بازاری و کارگر و... و از این زمان بود که صفوف اقشار جامعه ایران تقریباً مشخص شد، و دهها حرکت خطی و حزبی و گروهی طیف‌های جامعه آغاز گردید، و الگوهای نوین مبارزات سیاسی به آزمایش درآمدند.

بررسی‌های انجام شده، درباره مشروطیت همه با ارزشند. هرچند ممکن است بعضی‌هاشان را با واقعیت فاصله زیاد باشد، اما سخن در آن است که هنوز حتی نیمی از آنچه باید، درباره این انقلاب گفته نشده است. مشروطیت آینه ایران معاصر است. از مشروطیت بدین سو، هیچ رویداد سیاسی و اجتماعی نمی‌توان یافت، که به نحوی با آن واقعه مهم

در ارتباط نباشد، و ریشه‌ای در آن رویداد نداشته باشد. مشروطیت مرحله آغازین روند خودآگاهی اجتماعی مردم در ایران، براساس معیارهای نوین، و همگامی با حرکت جهانی جوامع بشری، برای تحقق اهداف متعالی اجتماعی است. یا به عبارت دیگر لحظه‌ای است، که جامعه ایران پیله‌های فرهنگ سنتی خود را می‌شکافد، تا در عرصه بی‌کران فرهنگ بشریت بی‌مرز به پرواز درآید.

www.KetabFarsi.com

مشروطیت یعنی چه؟

در کشوری که روند تکاملی اقتصادی - اجتماعی خود را به طور طبیعی گذرانده باشد، و مراحل فتودالیسم (زمین داری)، در آن کشور به واپسین مراحل رشد خود رسیده، توان پاسخگویی به نیازهای اجتماعی، اقتصادی - سیاسی مردم را نداشته باشد. مضمون انقلاب مشروطه، کنار زدن زمین داران از اریکه قدرت سیاسی، و تحویل قدرت سیاسی به سرمایه داران (بورژوازی) است. از این رو انقلاب مشروطه را انقلاب بورژوازی هم می گویند. جابجایی قدرت سیاسی، به سادگی صورت نمی گیرد، و اغلب با مقاومت قدرت حاکمه (فتودال ها) مواجه می شود. در اینجا است که جنگ طبقاتی درمی گیرد. و تمام گروهها و اقشار جامعه به دو صف انقلابی و ضدانقلاب تقسیم می شوند. و سرانجام با اعمال قهر انقلابی، فتودالیسم منکوب، و بورژوازی پیروز می شود. در برخی جوامع نیز این جابجایی به آرامی و به تدریج صورت می گیرد. اغلب شکست فتودالیسم با فروپاشی سلطنت، و برقراری نظام جمهوری همراه است. با این وصف در برخی کشورها نیز سلطنت به عنوان یک ارگان تشریفاتی و سمبل وحدت ملی باقی می ماند. (مثلاً در انگلستان که

از شرق آسیا تا کانادا و جنوب آفریقا را زیر سلطه استعماری خویش داشت، و این سرزمین‌ها را عملاً جزئی از خاک خود می‌پنداشت. شاه که اغلب هم ملکه از آب درمی‌آمد، بانوی همه سرزمین‌های مزبور، و مردمشان نیز خدمتگزاران او محسوب می‌شدند. طبعاً با این ترفند روانشناسانه، بومیان پاپتی آفریقای جنوبی، با آن آرایش‌های عجیب و غریبشان خود را شوالیه‌های سرسپرده ملکه زیبای انگلیس می‌پنداشتند. و طلاها و الماس‌های خود را برای سنگفرش محل عبور ملکه محبوبشان!! تقدیم می‌کردند و...

انگیزه‌ها و علل انقلاب مشروطه

هر انقلاب و تحوّل اجتماعی، اهداف و انگیزه‌های خاصّ خود را دارد. و انقلاب مشروطه از این قاعده مستثنی نیست. ما به اهمّ آنها و به عنوان مثال در کشوری نظیر فرانسه که کامل‌ترین و عظیم‌ترین انقلاب مشروطه را به پا کرده است. (انقلاب کبیر ۱۷۸۹) اشاره می‌کنیم. کشور فرانسه، از چهارده دوک‌نشین تشکیل می‌شد و هر دوک در منطقه خود مالک‌الرقاب همه کسانی بود که در آن می‌زیستند. دوکها در قلعه‌های خود زندگی می‌کردند و از آنجا رعایای شهری و روستایی خود را زیر نظر داشتند. درآمدهای دوک علاوه بر زمینهای شخصی و دامهایش که بصورت بیگاری توسط روستاییان اداره می‌شدند، از مالیاتها و اجاره‌ها و عوارض گوناگون گمرکی و... تأمین می‌گردید. مقارن انقلاب، بورژواها (سرمایه‌داران، کارخانه‌داران و بازرگانان) دارای ثروت‌های زیادی شده بودند، تا آنجا که اغلب دوکها و حتی شاه و

درباریان برای تأمین هزینه‌های گزاف زندگی تجملی و اشرافی خود از ایشان وام می‌گرفتند. با این همه از حداقل امتیازات اجتماعی محروم بودند. مثلاً زمین‌داران و درباریان که اغلب دارای عناوین اشرافی دوک، کنت، بارون، شوالیه و... بودند، خود را اشراف و نجبا می‌دانستند، و برای دیگر مردمان حتی همان سرمایه‌داران که مدیونشان هم بودند، هیچگونه حقوقی قایل نمی‌شدند. این حقوق شامل شرکت در امور سیاسی، وضع قوانین بویژه در زمینه مسایل اقتصادی، حقوق مدنی و شهروندی و غیره می‌شد. اشراف اغلب با بورژواها برخوردی تحقیرآمیز داشتند و حتی در نمایشنامه‌های دربار مسخره‌شان می‌کردند (نمایشنامه‌های مولیر). بورژوازی که با تکیه به سواد و ثروتش، خود را از فئودالها برتر می‌شمرد، از این تحقیرها فراوان رنج می‌برد، اگرچه بر اثر اعتراضات و شورشها، فئودالیسم امتیازات محدودی به مردم داده بود، اما با پشتیبانی کلیسا که به شدت از نظام فئودالی حمایت می‌کرد، (کلیسا خود از زمینداران بزرگ محسوب می‌شد) و امور قضایی و حقوقی را در اختیار داشت، با وضع قوانین ظالمانه، مشترکاً در مکیدن شیرۀ جان مردم و به‌ویژه بورژواها دست داشتند.

لویی شانزدهم شاه فرانسه نماد استبداد، استثمار و فساد جامعه فئودالی محسوب می‌شد، و لذا نوک حمله انقلابیون متوجه وی بود.

وجود دوک‌نشین‌های متعدد، که از کاروانهای تجارتي گذرنده از منطقه خود عوارض گمرکی می‌طلبیدند، گاه موجب می‌شد، که یک کاروان تجارتي چندین بار عوارض گمرکی بپردازد.

هر دوک نشین برای اخذ عوارض گمرکی و مالیات‌ها، قوانین و

مقررات خاص خود را داشت، و لذا یک کالای واحد در مناطق مختلف قیمت‌های متفاوتی می‌یافت، که مجموعاً به زیان تولیدکنندگان و بازرگانان بود.

علاوه بر همه اینها، برای بازرگانان و تولیدکنندگان امنیت شفلی وجود نداشت. و چه بسا دزدانی که مخفیانه از طرف فتودال‌ها حمایت می‌شدند، کاروان‌ها را غارت می‌کردند، و لذا بازرگانان اغلب با پرداخت باجهای گزاف به دوکها، حمایت ایشان را در برابر دزدان و گردنه‌بگیران جلب می‌کردند.

این عوامل و بسیاری دلایل دیگر ادامه حیات و رشد و توسعه سرمایه‌داری را مشکل کرده بود. از اینرو سرمایه‌داران مناطق مختلف با هم همصدا شده، خواهان یک سره شدن کار، و کسب حقوق واقعی خود بودند. تعداد سرمایه‌داران به نسبت کل جامعه اندک بود و ایشان می‌بایست دیگر طبقات و اقشار جامعه را با خود همدست می‌کردند. برای این منظور مجبور بودند شعارهایی را طرح کنند، تا کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و ... نیز به صفوف ایشان پیوندند.

شعارهای بورژوازی

۱. وحدت و یکپارچگی کشور.

برای این منظور بورژوازی به شعارهای ناسیونالیستی و میهن پرستانه متوسل می‌شد. (در تاریخ، بورژوازی به میهن پرستی و گرایش‌های ناسیونالیستی معروف شده است. و این شهرت را مرهون همین وحدت طلبی است. درحالی که سرمایه‌داری منافع خود را بر هر چیزی

در جهان ترجیح می‌دهد. چنان که در جنگ دوم جهانی، اتفاقاً همین بورژوازی فرانسه بود که به دشمن دیوسیرتی چون هیتلر اسلحه می‌فروخت، تا علیه ملت فرانسه به کار بردا! پس هدف واقعی بورژوازی از طرح شعار وحدت، برداشته شدن مرزهای دوک‌نشین‌ها و لغو مالیات‌ها و عوارض گمرکی متعدد، و مهمتر از آن، امنیت راه‌های کشور، برای تسهیل تجارت و بازرگانی بود.

۲- برادری، برابری، آزادی.

برادری، برابری، آزادی، که در میان دیگر اقشار جامعه، طرفداران فراوان داشت، صرفاً در راستای خواسته‌ی بورژوازی برای برابری حقوق خاص او با نجبا و اشراف قنودال بود. بی‌محتوی بودن این شعار از سوی بورژوازی، به زودی آشکار شد. زمانی که به قدرت رسید، و قوانین استثمارگرانه و وحشیانه‌اش را در پارلمان به تصویب رساند. و در لیبی و الجزایر و دیگر مستعمرات حتی خود فرانسه در ارتباط با اقشار پایینی روی گریز و گفتار و لاشخور را سفید کرد.

۳- تشکیل پارلمان، انتخاب آزاد و شرکت تمامی مردم در امر تعیین

سرنوشت خویش.

کارگران، دهقانان و دیگر اقشار مردم فرانسه، حماسه‌ها آفریدند، و با از خودگذشتگی و جانفشانی فراوان، انقلاب را به پیروزی رساندند. با هزار امید و آرزو پیروزی انقلابشان را جشن گرفتند. شاه و ملکه فاسد را به جرم خیانت، به زیر گیوتین کشاندند. انقلاب پیروزمند فرانسه در جهان به انقلاب کبیر شهرت یافت. سرود انقلابشان سرودی جهانی شد.

اما در نهایت برای کارگران و کشاورزان و دیگر اقشار پایین جامعه رهاوردی چشمگیر نداشت. تا آنجا که گروه‌های مزبور احساس فریب‌خوردگی می‌کردند. همان‌طور که می‌دانیم. رهاورد انقلاب‌های بورژوازی در فرانسه، ناپلئون بناپارت بود، و در انگلیس دیکتاتوری کرامول، اما این دلیل نمی‌شود که اهمیت آن انقلابها را نادیده انگاریم. این قانون تاریخ است، و از آن گریزی نیست. انقلاب مشروطه ایران هم در صورت پیروزی یک انقلاب بورژوازی می‌شد. چرا جانفشانی‌های ملت را ناچیز می‌شمارند و بدان واقعی نمی‌نهند؟ مشروطیت، بلوا نبود. جلوه‌ای دیگر از اراده و عزم ملت ایران بود، که بیگانگان دربارهاش چنین نوشته‌اند:

«ایران پیش قراول شرق بیدار بود. این پیش قراول به سرعت پیش رفته و داخل خطوط دشمن شد. با این حال دشمن را به هول و هراس می‌انداخت. زیرا به دنبال خود، زیر شعار «درود بر تو ای وطن» هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری را می‌کشاند. زیرا به دنبال خود چین ۴۵۰ میلیونی را که در راه استقلال ملی مبارزه می‌کند، می‌کشاند و به دنبال این، اردوی عظیم ۷۵۰ میلیونی کره، هندوچین و افغانستان نیز کشیده می‌شوند.»^۱

به یکی دونمونه از صحنه‌های درخشان انقلاب مشروطه اشاره می‌کنیم و داوری را به عهده خوانندگان گرامی می‌گذاریم:

«جریده جبل‌المتین می‌نویسد: در یکی از زدوخوردهای بین اردوی انقلابی معروف، ستارخان با لشکریان شاه، بین کشته شدگان انقلابیون،

۱- سه مقاله درباره مشروطیت ایران، توسط آقای م. هوشیار، ص ۱۲۳.

جنازه بیست زن مشروطه‌طلب در لباس مردانه پیدا شده است.»^۱ و یا:
 «نهضت مشروطه ایران، که سروسامانی به وضع آشفته کشور داده
 بود، بدون شک مایه ترس و هراس ستمگران تزاری و مجلس لردهای
 انگلستان شد.»^۲ و قسمتی از نطق ژورس در ۱۹۱۰ در پارلمان فرانسه:
 «آقایان! ایران یکی از کشورهای باستانی و سالخورده است. از
 این رو درخور احترام فراوانی است. ایران را نزنید، ایران را نکشید! بلکه
 به ایران کمک کنید. آقایان! ایران قرن‌ها قبل از مسیح، کسی را که زراعت
 را تشویق کرده، کار را فریضه دینی دانسته، بوجود آورد. ایران زرتشت
 را به دنیا داده است.»^۳
 ملاحظه می‌شود، حرکتی که دوستان آنرا (بلوای مشروطه) می‌نامند،
 به اعتقاد صاحب‌نظران غیرایرانی حتی، پیشگام بیداری آسیا و مبارزات
 رهایی‌بخش ملل شرق قلمداد شده است.

۱- سرمقاله درباره مشروطیت ایران، آقای م. هوشیار، ص ۵۵.

۲- همان - ص ۸۳.

۳- همان - ص ۱۲۲.